

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهایی درباره جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بنما به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۶۶) باز آی

به آن آشنا گفتم:

- اگر این سخن شما را بپذیرم که در مقابله حق با باطل، جبهه حق سپاه رحمان اند و جناح باطل لشگریان

شیطان؛

یک پرسش باقی می ماند، و آن این که محل استقرار فرماندهان این دو قشون کجاست؟

فرمود:

- گرچه شیطان، همواره، در همه جای لشکرگاه اش حضور فعال دارد،

ولی خداوند، در مقام فرمانروا و سپهسالارِ کل هستی، این پیکار را از طریق سرداران اش فرماندهی می کند؛ چون "او" والاتر از آن است که در چنین نبردی، مستقیماً، رو یا روی یا رو در روی بنده ناچیز اش، یعنی شیطان، قرار گیرد.

گفتم:

- و اگر این گفته شما را قبول کنم که انسان های کاملاً غریزی بخش بزرگی از لشکریان شیطان را تشکیل می دهند؛ آنگاه باید بپرسم که:

در این صف آرای، جایگاه انسان های کاملاً فطری کجاست؟

پاسخ داد:

- فطرت، همواره، امر به یکتاپرستی و رفتار توحیدی می کند.

از این رو، انسان های کاملاً فطری همگی موحّد و یکتاپرست اند.

و از آن جا که سپاه رحمان تنها یکتاپرستان را در خود می پذیرد و ملحدان و مشرکان را به آن راهی نیست، لذا، انسان های کاملاً فطری همگی در رسته ها و صفوف مختلف سپاه رحمان جای می گیرند.

پرسیدم:

- جایگاه یک انسان معمولی در این میان کجاست؟

در پاسخ فرمود:

- فرشته سرشت یک انسان کاملاً غریزی در بند دیو غرایز اش گرفتار است

ولی

غرایزِ یک انسانِ کاملاً فطری، مقهور و تحتِ فرمانِ فرشتهٔ سرشتِ اویند.

افزود:

- انسانِ معمولی همان است که فرشتهٔ فطرت اش هنوز، تا حدی، پای در بندِ دیوِ غرایز اش دارد.
و از آن جا که یک چنین فردی نه کاملاً غریزی عمل می کند و نه کاملاً فطری، پس او حدِ وسطِ این دو
گونه انسان است

و لذا، او در حدِ فاصلِ سپاهِ رحمان و لشکرِ شیطان سرگردان است؛

تا

مگر روزی، به لطفِ "او"، با رَهایشِ فرشتهٔ فطرت اش به سپاهِ رحمان پیوندد؛

و یا

با پشت کردن به رحمتِ الهی، و آزاد گذاردنِ دیوِ غرایز اش، به لشکرِ شیطان ملحق گردد.

ادامه داد:

- به زبانِ تمثیل، می توان گفت که هر انسانِ معمولی در نقطه ای رویِ یک خط، یا به بیانِ بهتر، در مکانِ
ی رویِ یک پیوستار (طیف) قرار دارد؛

طیفی که در انتهایِ چپِ آن انسانِ هایِ کاملاً غریزی جای گرفته اند، و در ابتدایِ راستِ آن انسانِ هایِ
کاملاً فطری (که عالی ترین جلوهٔ آن ها انسانِ کامل نامیده می شود) مُستَقَر شده اند.

پرسیدم:

- از کجا بدانیم که یک انسان معمولی، تا چه حد، تحتِ حاکمیتِ دیو است؟ و به چه میزان، فرشته

سرشت بر او فرمان می راند؟

پاسخ داد:

- جواب روشن است؛

باید دید که نیت و اعمال و تصمیمات او، تا چه حد، به نیت و تصمیمات و اعمالِ یک انسان کاملاً غریزی

شبیه است و یا، تا چه میزان، با نیت و تصمیمات و اعمالِ یک انسان کاملاً فطری، همسانیِ حقیقی دارد.

یعنی، در واقع، باید ببینیم مکانِ او رویِ آن پیوستار کجا ست.

پرسیدم:

- آیا یک انسان معمولی می تواند روی این طیف حرکت کند و به سرِ فطرت نزدیک شود؟

پاسخ داد:

- آری.

پرسیدم:

- چگونه؟

فرمود:

- با جایگزین کردنِ نیت و تصمیمات و اعمالِ فطری به جایِ نیت و تصمیمات و اعمالِ غریزیِ حیوانی.

افزود:

- هر عملِ غریزیِ حیوانی یک سیئه است؛ گامی است به سوی انتهایِ چپِ پیوستار و رفتن به سویِ

لشگرگاهِ شیطان

و برعکس

هر عملِ فطری یک حسنه است؛ گامی است به سویِ ابتدایِ راستِ پیوستار و رفتن به سویِ اردوگاهِ

رحمان.

ادامه داد:

- و هر عملِ غریزیِ معمولیِ انسانی نشان از سُکونِ بر رویِ این پیوستار دارد؛

این گونه اعمال، حتی در بهترین حالاتِ خود، تنها موجباتِ بقایِ شخص در یک زندگیِ عادی را فراهم می کنند، و در رویاروییِ حق با باطل، نمی توانند منشأِ آثارِ مثبت باشند.

فرمود:

- فطرت از جنسِ ساحتِ مَلکوت است و غریزه از جنسِ وادیِ مُلک

پس جایگزین کردنِ نیت و تصمیمات و اعمالِ فطری به جایِ نیت و تصمیمات و اعمالِ غریزیِ حیوانی (و حتی، نهایتاً، به جایِ اعمالِ غریزیِ معمولیِ انسانی)، به معنایِ رفتن از وادیِ مُلک به ساحتِ مَلکوت است؛

و این

همان سَفَری است که سُلُوک نامیده می شود.

افزود:

- ماهیتِ حَسَنَاتِ (اعمالِ صالحه)، جایگزینِ کردنِ فطرت به جایِ غرایز است.

اعمالِ صالحه، اگر با نیتِ انجامِ آن ها همراه بوده و در چارچوبِ ایمان به "او" و آشنایی با ساختار و هدف آفرینش صورت گیرند، شخص را از وادیِ مُلک (زمین) به ساحتِ ملکوت (آسمان) می بَرَد.

ادامه داد:

- و سیئات و گناهان و معاصی چیزی نیستند مگر از فطرت به غریزه روی آوردن؛ یعنی از آسمان به زمین

آمدن

و

توبه حرکتی در جهتِ عکسِ معصیت است؛ یعنی بازگشتِ دوباره به سویِ آسمان.

پرسیدم:

- اگر یک نفر، بر رویِ آن پیوستار، ابتدا یک گام به سمتِ چپ و سپس یک گام به سمتِ راست بردارد، آیا

دقیقاً به همان جایگاهِ اولِ خود برمی گردد؟

ضمناً بگویید که او چند بار می تواند این گونه رفت و برگشت را انجام دهد؟

پاسخ داد:

- رحمت و مغفرتِ خداوند واسِعَه است.

یک فردِ گناهکار، همواره، و حتی پس از چپ و راست زدن های بسیار، می تواند امیدوار باشد که "او"، از

سرِ لطف، نه فقط وی را به جایگاهِ پیشین اش بازگرداند، بلکه چه بسا جایگاهی بهتر از آن را به او عطا فرماید.

افزود:

- تنها کافران از رحمتِ ربِّ غفورِ رحیم مأیوس و نومید می شوند.

ادامه داد:

- ولی تا آن جا که به فردِ گناهکار مربوط می شود، قضیه فرق می کند.

چون

گرچه خداوند، در آغاز، قامتِ وی را با جامهٔ مُطَهَّر و مُعَطَّرِ تقوا پوشانده، ولی او خود اینک آن لباس را به پلشتی و پلیدیِ گناه و نافرمانی آلوده است.

پرسید:

- اگر توبه را به شستنِ لباسی آلوده به گناه و پر از لکه هایِ معصیت تشبیه کنیم، آیا می توان انتظار

داشت که جامه ای که به دفعات شسته شده و فرسوده گشته، همچون آن لباسِ نو و تمیزِ روزِ اول شود؟

گفتم:

- خیر.

فرمود:

- به همین نحو،

اگر گناهی بر صفحه ای از کتابِ اعمالِ کسی نوشته شود و سپس به خاطرِ توبه اش، به فرمانِ "او"، فرشتگان

آن را بزدایند، آن صفحه، دیگر، کاملاً به سپیدیِ روزِ نخست بر نخواهد گشت.

آن آشنا ادامه داد:

- پس، یک گناهکارِ تائب، هیچگاه، بسانِ یک فردِ بی گناه نخواهد شد؛

مگر این که رَبِّ غَفُورٍ رَحِيمٍ به گونه ای دیگر اراده فرماید.

شَرمسارانه سر به زیر آفکندم و به فکر فرو رفتم؛

در دل نالیدم:

آه بر من ! وای بر من !

جامهٔ پاک و خوشبویِ اهداییِ پروردگارم را چه قدر پُر لَکِه و فرسوده و مُندَرِس کرده ام !

اما ناگهان،

به لُطفِ "او"، این شعر به یادم آمد و یأس از رحمت اش را از خاطرَم زدود.

گر کافر و گُبر و بت پرستی باز آی

باز آی، باز آی، هر آن چه هستی باز آی

صد بار اگر توبه شکستی باز آی

این درگه "ما" درگه نومیدی نیست

ادامه دارد